

سعدی و راز و رمزش^۱

دکتر محمد اسلامی ندوشن

از چهار گوینده قدر اول زبان فارسی، تنها فردوسی است که ما با او صریح و روشن رو برویم، سه تن دیگر مولوی و سعدی و حافظ، هر یک به شیوه خود رمز و ابهامی دارند، و در آثار خویش سئوال‌هایی برمی‌انگیزند. پاسخ دادن به این سئوالها آسان نیست و اگر بخواهیم در مقام پاسخ انگشت بر قرائنی بگذاریم، نزدیک به افشاء راز می‌شود، و چه بسا به گوش‌هایی سنگین بیاید.

پس چه باید کرد؟ این سه تن که هفتصد و ششصد سال است بر اندیشه ایرانی حکومت کرده‌اند، آیا نباید روزی چنان که باید شناخته شوند، و تا آنجا که ذهن امروزی ما یارایی داشته باشد، از پرده حریری و اثیری‌ای که در آن نهفته‌اند بیرون آیند؟ ممکن است کسانی بگویند ما با همان پرده‌نشین بودن آنان خوشیم، آن‌گونه که گذشتگان ما بوده‌اند، آنان را دوست داشته و تحسین کرده‌اند بی آن‌که از خود بپرسند: موضوع از چه قرار است؟ ولی این رأی برخلاف عقل و علم می‌نماید؛ زیرا سرشت بشر گرایش به شکافندگی دارد و این خصیصه او قوی‌تر از گرایش دیگرش به وهم و پندار است.

از سوری دیگر این گویندگان زاییده و پروریده تاریخ و سیر روزگاران ایران‌اند، و درک درست سخن آنان کمک به فهم تاریخ و شناخت بهتر مردم ما می‌کند. آیا می‌شود از سر یک همچو امر به این مهمی سرسری گذشت؟ در میان این سه تن، در نظر اول چنین می‌نماید که سعدی از دیگران ابهام کمتری داشته باشد، ولی با تعمق بیشتر او را نیز به همان اندازه شگفتی‌آفرین و سئوال‌برانگیز می‌بینیم. هرگاه این پرسش را پیش آوریم که سعدی چگونه کسی است و چه می‌خواسته است بگوید، نه با یک جواب، بلکه با چند جواب رو برو



می‌شویم، و چند مشرف‌الدین سعدی را در برابر خود می‌بینیم: سعدی متعبد و مومن، آزاداندیش، نصیحت‌گو و عارف، عاشق‌پیشه و زیباپرست. اکنون در میان آنها سعدی واقعی کدام است؟ ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که مجموعی از آنهاست، با یک «آلباز» (قلع) اندیشه، و چون او پیش از هر گویندهٔ دیگر سخنگوی «مجموعیت» قوم ایرانی است، پس در واقع هرچه در اوست، باز می‌گردد به مردم ایران، ایران ترک‌زده، مغول‌زده، و زده‌های دیگر در یک کلمه می‌توان گفت «ایران تاریخ‌زده» با همهٔ حسن‌ها و عیب‌ها و بار معنی‌ای که این کلمه می‌تواند داشته باشد.

فردوسی و مولوی و حافظ هر کدام جنبه‌های برجسته‌ای از نبوغ روح و نیاز ایرانی را در خود منعکس دارند، ولی سعدی چند جنبهٔ آن را با هم اخت کرده و از این رو گسترده‌تر از سه تن دیگر، در این هفت قرن در جامعهٔ ما حضور داشته؛ و باز به همین سبب طی پنجاه سال اخیر کمی کمتر از آنچه حق اوست مورد عنایت بوده، زیرا ایرانی خود را در آینهٔ او متعکس می‌دیده و بر اثر آشنائی با افکار متجددانه از بازدید چهرهٔ خود در این آینه قدری احساس خستگی می‌کرده و به دنبال سیمای تازه‌ای می‌گشته از خود می‌پرسیده: آیا من هنوز احتیاج به نصیحت شدن دارم؟ آیا نه آن است که جامعهٔ امروزین به قانون و سامان‌گرایی نیاز دارد که بی آن، اخلاق فردی نمی‌تواند کارساز بشود؟

جای حرف نیست که بسیاری از نصیحت‌های سعدی که نتیجهٔ تجربه‌ها و افت و خاست‌های ممتد قوم ایرانی است، هنوز هم می‌تواند برای فرد توشه و زینت باشد، ولی بسنده نیست. اگر توفیق داشته باشیم، آنها را بشوئیم و به کار بندیم، اما نپنداریم که با آنها به نتایجی بتوان ملتی را راه برد. جامعهٔ ما بسیار پیچیده‌تر و پرخروش‌تر از جامعهٔ زمان سعدی و با تا همین صد سال پیش است. امروز باید با چشم باز از خود بپرسیم که چه بهره‌ای از این برد - که در نوع خود منحصر به فرد است. می‌توانیم بگیریم؟

نخستین بهره آن است که از سخنش لذت ببریم، سرشار شویم، شیوایی و شیرینی کلامش به حدی است که اگر در جایی با منطق امروز هم پذیرفتنی نباشد، باز می‌شود با آن سر کرد. اگر از نوشته قضاوت کنیم، کس دیگری را در زبان فارسی نمی‌شناسیم که به اندازهٔ او



چالاکي اندیشه و جرقة روح داشته باشد.

دومین بهره می‌تواند از معانی باشد که ما را در شناخت خود و مردم خود کس می‌کنند و هنوز هم می‌توانند به تهذیب و تأمل وادارند. آنچه در گلستان و بوستان و قصه آمده حاصل یک عمر درازگراتبار از فعالیت و تفکر است، که در سفر با پای پیاده یا بر چند آمیزش با انواع کسان و خواندن چکیده اندیشه و دانش گذشتگان، به دست آمده و به شاهنامه غنی‌ترین خزانه اندرزی و حکمتی زبان فارسی را تشکیل می‌دهد و همین هست که ما را با سئوال روبرو می‌کند.

با خود می‌گوئیم سعدی با همه زلالی، رمزی و معمائی در کارش است. آن چیست اگر در یک کلمه بگوئیم آن است که توانسته است چند ضد را در خود رایگان کند. بخواهیم حق او را گزارده باشیم، او را آن گونه که هست بشناسیم. تنها طبایع سبکسر و توقع می‌کنند که یک قلمزن مربوط به زمانهای دور بر وفق آنچه امروز آرزو و مرام آنهاست سخن گفته باشد. کدام گوینده، هر چند بزرگ، در جهان هست که این چشمداشت را برآور سازد؟ ارزش یک سخنور در آن است که - هر چند دور - هنوز بتواند تارهای نهفته در ژرف وجود خواننده را به اهتزاز درآورد، و این تارها اگر با نوارهای دوردست به جنبش می‌آید برای آن است که فطرت ذاتی و عمقی انسان با وجود تغییرهای شگرف در ظاهر زندگی همان مانده است که همواره بود.

سعدی در یک دوره بسیار آشفته تاریخ ایران - که عصر اوست - کمر می‌بندد جامعه خود را از لحاظ اخلاق فردی بهتر کند، به خصوص زورمندان را قدری دهنه بزند برای این منظور به همه گرایشها و زمینه‌های گاه متناقض طبیعت انسان توسل می‌جوید می‌داند که آدمیزاد هرگز به کمال دست نمی‌یابد؛ نه آن گونه اصلاح‌پذیر است که بشود به امید تهذیب تمام بست، و نه آن گونه غرق در ضلالت که بتوان یکباره از او امید گست. همانگونه که هست با او کنار آمد و کوشید تا بیشتر به راه آید. چون از نصیحت نمی‌ایستد، نشان می‌دهد که به تربیت‌پذیری نفس انسان اعتقاد دارد، هر چند زمانی کم می‌شود و می‌گوید: تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است. تناقض‌هایی که در گ



مدی دیده می‌شود نشانه واقع‌بینی اوست. در جامعه‌ای ناهموار که فرد با پیش‌آمدهای بگارتنگ روبروست و برای ادامه حیات خود هر آن ناگزیر است که عکس‌العملی مساعد با جمع خود بروز دهد، جز این راهی نبوده که راه‌حلهای موضعی پیشنهاد شود؛ ولی این بدان تی نیست که سعدی خود را از اصول جدا کند. اصول مورد اعتقاد او تعالی انسان و خیر سوم است. جامعه خود و به طور کلی جامعه بشری را افتاده در طاس لغزنده طبیعت ببیند و بر آن است تا او را به راه مستقیم‌تر رهنمونی کند. زندگی دو وجه دارد: یکی وجه بزمه که در آن هر کسی برای گذران زندگی خود و خانواده‌اش و وظائفی که بر دوشش نهاده ده، ناچار است که دست و پای بزند. بنابراین درگیری با اجتماع است: با افراد مختلف، همنند و بی‌زور، دانا و نادان. برای تحقق این امر سعدی توصیه‌های ماماشات دارد، یعنی به‌جویی در هر مورد، به شرط آن که مغایر با شرف انسانی و به زبان خلق نباشد. جامعه آن زمان سعدی یک جامعه منسجم تابع روش و دستگاه قضائی محکمی نبوده که بشود پشتیبانی اصول تکیه کرد. تنها اخلاق فردی می‌توانسته است محیط را برای افراد فاقد زور زردری تحمل‌پذیرتر سازد.

کسانی که به سعدی ایراد کرده‌اند که چرا گفته است: دروغی مصلحت‌آمیز به از حتی فتنه‌انگیز... چه بسا خود از همه دروغ‌گوتر بوده‌اند. از بدو خلقت تاکنون چه کسی ده است که گهگاه وادار به دروغ‌گفتن نشده باشد، هرچند پارسا و کناره‌جو؟ تفاوت در آن است که بعضی دروغها لطمه زننده جمع است و بعضی دیگر بی‌آزار و درعین حال ترازناپذیر. حرف سعدی برای دورکردن شر بزرگتر است، در ازای ارتکاب گناهی کوچک. چه دوم سیر انسان است به سوی تعالی. این نیز قویاً مورد نظر سعدی است. بشر نباید خور خواب و خشم و شهوت متوقف بماند؛ باید معنایی در زندگی در برابر داشته باشد، و به فراز حرکت کند. برای این منظور سعدی چند فائمه دارد که در رأس آنها خوبی و یایی است. خوبی و زیبایی در نظر او یکی به دیگری تبدیل می‌شود و لطافت جهان‌بینی ن مرد بزرگ در آن است که این دو را بر یک اریکه در کنار هم می‌نشاند.

ایراد دیگری که بر سعدی وارد کرده‌اند آن است که چرا افراد متباین را که گاه با هم

دشمن هم بوده‌اند مدح کرده است، فی‌المثل ابوبکر پسر سعد زنگی برای تصرف بغداد، - به کمک هلاکو می‌فرستد، درحالی که شیخ شیراز او را بزرگترین ممدوح خود کرده است در عین حال در رثای مستعصم عباسی قصیده‌ای می‌سراید: (آسمان را حق بود گر خد بگرید بر زمین...)

همچنین به مدح همه کسانی پرداخته که یکی پس از دیگری بر سر قدرت آمد چند صباح بعد به دست دیگری آن را ترک گفته‌اند، تا بدان گونه که بر سر هم از سلغری مغول و از زن تا مرد هشت امیر فارس را به ستایش گرفته (رجوع شود به مقاله فقید، مدح قزوینی، تحت عنوان «ممدوحین سعدی» در سعدی‌نامه، از انتشارات وزارت فرهنگ ۱۳۱۶).

ایراد قابل توجهی است که باید در آن دقت کرد. چند نکته به نظر می‌رسد:

۱ - مدایح سعدی با مدایح کسان پیش و بعد از او تفاوت بسیار دارد. وی در گونه شعر زبان به نصیحت می‌گشاید که گاه بسیار جسورانه و تلخ است و تنها در انتها بیت ستایش یا دعا می‌گنجاند. برای مثال در قصیده معروف: بس بگردید و بگرد روزگا، که ۴۸ بیت است، تنها ۶ بیت آن به مدح و دعا اختصاص دارد و ۴۲ بیت دیگر به اندرز و تحذیر.

۲ - مفهوم فرمانروا و حکومت در گذشته در نظر مردم نا امروز فرق داشته است. از دویست سال پیش به این سو، یعنی انقلاب فرانسه، نظر جهانی دیگری نسبت به موضوع شیوع یافته، در اسلام، حاکم از هر نژاد و از هر کجا بود، همان اندازه که مسلمان بود او می‌توانستند «اولی الامر» بیانگارند، و اگر هم مسلمان نبود، به استناد آیه «تعز من تشاء و نة من تشاء...» چون قدرت به دست آورده بود، درصدد توجیهش برمی‌آمدند. علت اصلی بود که نمی‌شد با زور مقهور نشدنی درافتاد. مثل «دستی را که نتوان برید، باید بوسید» همین جانشی شده است. آنگاه کوششی که به کار می‌بردند آن بود که او را تا حد ممکن و اهلی و کم‌گزند سازند. کسانی که با تاریخ ایران آشنا هستند می‌توانند موضوع را درک کنند چون امروز در جاهانی وضع با گذشته تفاوت کرده، گذشته را در ظرف اکنون نگذاریم.



۳- زبان فارسی پر از مدیحه‌سرایی حکام و اکابر قدرتمند است. شاعران «قدرت» را مدح می‌گفتند، مهم نبود که دارنده آن چه کسی است. در هرکس جای می‌گرفت او را سزاوار می‌دانستند. در این میان تفاوت میان مدح سخیف و ناسخیف، در نیت شناخته می‌گشت. اگر نیت کسب سود شخصی و دستیابی به عیش و نوش و تعین بود که به هوای آن قبایح و فضایح را محاسن جلوه دهند، البته بسیار زشت بود. اما اگر نیت خیرخواهانه‌ای در کار بود می‌شد نتیجه گرفت که انگیزه دیگری در پی ممدوح وجود داشته. در مورد سعدی، آن‌گونه که از زندگی و آثارش برمی‌آید، منظور خودخواهانه‌ای قابل تصور نیست. حاکمان چون تسلط بر جان و مال و ناموس مردم داشتند، می‌خواستند از طریق اندرز آنها را متمدن‌تر سازد. در ضمن می‌بایست چند عبارتی هم که خودپسندی آنان را نوازش کند به کار برده شود. حدس من این است که ارتباط سعدی با دربار و درباریان آن بوده است که دسترسی به حل مشکل مردم بی‌پناه داشته باشد، از آنها شفاعت کند، از رنج آنان بکاهد، و چون اکثر این صاحب‌دولتان برای او احترامی قائل بودند، در مواردی هم توفیق می‌یافته. این که در جایی بخشایش را بستانید و در جایی قهر، در جایی صرفه‌جویی و در جایی سخا (هر دو به افراط) در جایی تقیه و در جایی صراحت و رشادت، مبین آن است که هر مورد را اقتضای بوده است، و نظام اجتماعی ایران تشویق‌کننده این روش که مردم بر حسب اقتضا زندگی بکنند، نه بر وفق اصولی که در موارد مشابه نتیجه یکسان به بار می‌آورد. این‌گونه تناقض‌ها در نزد سعدی می‌تواند با الزامهای گریزناپذیر زندگی آن زمان توجیه شود، ولی آنچه ما را در برابر سؤال قرار می‌دهد و آن را رمز سعدی خواندیم، تضادهائی است که در طبیعت خود او دیده می‌شود و در آثارش انعکاس یافته. یکی آن که توانسته است گاهی خرافی و عادی شود، و گاه در اوج اندیشه حرکت کند. واقعیت آن است که مردی چون او با آن همه هوشمندی و ظرافت طبع گاه سخنان و حکایتهایی می‌آورد که انسان را به حیرت و تأسف وامی‌دارد. هم‌چنین در حالی که بزرگواری و آزاداندیشی از اکثر گفته‌هایش نمودار است، زمانی دستخوش تعصب یک مذکر می‌گردد. نه کمتر شایان توجه آن‌که، او که همواره از زهد و تورع دم می‌زند و در «ابلی» (شتر) همان زیبایی صنع را می‌بیند که «در خوبرویان چین و



چگل». همان زمان می‌بینیم که ربودگی به جانب زیبایی پیکر، نظریازی و برخورداری جسم، غزلهایش را خواهش افشان کرده است، که این یک البته نه عیب بلکه نشانه‌ی عنایت شیخ اجل به همه‌ی جوانب سرشت انسانی است.

این حالت در نزد بعضی از بزرگان دیگر ما هم نایاب نیست. از مولوی اسم ببریم. حالتی است که باید پاسخ آن را نه در آثار این بزرگان، بلکه در تاریخ ایران جست، و ما حتی در زمان خود هم که زمان استیلای علم است نمونه‌هایی از آن را می‌بینیم. تاریخ ایران، در دورانی از خود بیش از هر چیز زایاننده‌ی دوگانگی و تناقض بوده است. مانند زمینی است که دو جاذبه‌ی متعارض داشته باشد و باشنده‌ی آن نتواند از هیچ‌یک از دو جاذبه‌ی خود را برکنار نگه دارد. شاید این هم در فرهنگ ایران، خود مایه‌ی غناش بوده، بدین معنی که کشمکش میان دو گرایش، دو کشش آگاه و ناآگاه در مردم، محرک انفجار اندیشه می‌شده، و فراموش نکنیم که این فرهنگ در دورانی از زمان بر اثر نیروی واکنش رشد کرده است.

در این جا فرصت نیست که از تأثیرگیری سعدی از عناصر متعدد فرهنگ ایران حرف به میان آوریم. شاهنامه اثر نافذی در او نهاده و نشانه‌هایش زیاد است. به آنچه «اندیشه» خیامی نامیده می‌شود، (بی‌اعتباری جهان و دعوت به شادی) عطف توجه داشته است، ولی چاشنی عرفانی به آن بخشیده. به هر حال بر آن بوده تا از کلیاتش یک گنجینه‌ی تمام عیار عرضه کند.

با آن که در فضای فکری‌ای بسته و ناشاد به سر می‌برده، یکی از خصوصیات سعدی بانشاط بودن است. دو کتابش بوستان و گلستان نامیده شده‌اند که نامهای معنی‌دار هستند. به طور کلی از همه‌ی آثارش ورزش و صحرا و بوی گل و رقص و فراخی و گشایش ساطع است. شاید این یک اصرار و عمد از جانب او بوده که در برابر بستگیهای محیط و فکر، دری به سوی هوای باز بگشاید.

نمی‌توانم این دیباچه را به پایان برم بی‌آن که از غزلهای او که درخشان‌ترین بخش آثار او هستند، یادی کرده باشم. در آنها او به همزبانان خویش آموخت که چگونه مهر بورزند



و لطایف وجودی همدیگر را کشف کنند. پس از آمدن سعدی چشمهای ایرانی به روی زیبایی و ظرافت خلقت از پیش گشوده تر گشت، و همه تموجهای روح و لرزه های درونی بشر در قالب کلام تجسم یافت، و اگر شمس الدین محمد حافظ از پس او نیامده بود، ما می توانستیم او را تنها سرکلیددار بستانسرای عشق ورزی در زبان فارسی بخوانیم.

□



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی